

باسمه تعالی

درس خارج نهاییة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.

❖ خلاصه مباحث گذشته

در بحث اصالت وجود به فصل پنجم رسیده بودیم و دیدگاه های دیگر در مبحث اصالت وجود را بررسی می کردیم،

مقام اول بیان و دیدگاه اشراقیون و آنچه که شیخ اشراق و پیروان او مطرح می کردند، بود. عرض کردیم بیان اشراقیون آن چیزی است که ما به صورت ماحصل بحث به دست می آوریم، و الا این نحوه تصریح نکردند و اصلاً جوانب کار و وضوح ندارد - توضیح دادم چه جوری بوده است که بیان آن را می شود استحصال کرد - عجزاً اصالت و عینیت را به ماهیت می دهند، ماهیت خارجی - ماهیت به معنای هیت - را طرح می کردند، و بر اساس آن باید قبول بکنند، که قبول دارند، ماهیت فی حد ذاته وجود در آن اخذ نشده است، به جعل جاعل ماهیت پدید می آید، می شود ماهیت خارجی ی جزئیة شخصیة، که همان هیت است، این بیانی است که این آقایان داشتند، گفتیم اگر خوب بخواهیم نگاه کنیم چنین چیزی را می شود از این بحث استحصال کرد، و آن مسئله اینکه ماهیت فی حد ذاته عینیت و موجودیت را ندارد، بلکه به جعل جاعل موجودیت را خواهد داشت، یعنی به جعل جاعل همینی که موجودیت نداشت، موجود شد، - دقت کنید - این فی الجملة از آن بیان ها در می آید - که حالا توضیح خواهم داد -

❖ اشکال علامه به اصالت ماهیت (اشکال اول)

جناب علامه طباطبایی ایراد گرفتند که از این بیان لازم می آید که با ضم اعتباری به اعتباری، اعتباری - که ماهیت باشد - از اعتباری بودن در بیاید و حقیقی بشود، ضم آن اعتباری که به ماهیت [اعتباری] ضم می شود، ضم موجود به وجود است. - اینها را دیروز گفتیم و فقط می خواهم کمی فضا روشن بشود که بتوانم بحث بعدی را انجام دهم - بعضی از آقایان ایراد گرفتند که مگر صرف وجود اعتباری به آن [ماهیت اعتباری] اضافه شد و این ماهیت اعتباری موجود شد؟ [جواب این است که] نه، به جعل جاعل و انتسابی که به جاعل پیدا می کنند، موجود شد، این جوری گفته شده است، این اشکال را برخی از بزرگان مطرح کردند و در واقع ایراد علامه را در این بحث ناتمام دانستند.

اشکال برخی از آقایان به بیان علامه

عرض من این است که برخی از سروران که آمدند پاسخ بدهند، سعی کردند همین بیان این بزرگوار را ببرند در همان سوال اشباع کنند و بعد جواب را هم بگویند که همین جواب علامه است، یعنی تقریباً

می خواهد بپذیرد جواب علامه پابرجا و درست است، و آن ایراد هیچ خللی در بحث ایجاد نمی کند، ظاهراً همین چیزی است که ما می خواهیم بگوییم، این ظاهراً را چرا می گویم؟ چون گه گاهی به قلم نگاه می کنید قلم نزدیک به همین بحثی است که ما هم می خواهیم الآن بگوییم و دیروز گفتیم، ولی نمی دانم آیا همین هست یا نیست، چون واقع آن بر عهده گرفتن چیزی که در قلم چندان واضح نشد مخصوصاً در جواب خودش را خوب نشان نداد که دارد چه کار می کند، نه اینکه اصلاً نشان نداد، بلکه [جواب را] گفتند ولی خوب نشان نمی دهد بالاخره چه کار دارد می کند؛ می گویم علی القاعده همین است که ما می گوئیم، اینجوری دارم می گویم و الا نه بر عهده ایشان می گذارم و نه بر عهده خودم که دیگر مشکل ایجاد نکند.

بیان استاد در مورد اشکال کار اشراقیون

جوابی که ما اصل آن را عرض کردیم - دیروز از اینجا شروع کردیم - گفتیم بحث جعل با بحث اصالت دو بحث است دقت کنید، در عین اینکه قریب الافق هستند، در عین اینکه هر یک لازم و ملزوم دیگری می شود اینها پابرجا است، ولی اساساً بحث جعل چیزی است و بحث اصالت چیز دیگر، اصالت دغدغه ای دارد و ، لذا صدرا تمام ادله اصالت وجود را به گونه ای سامان داد و اسمی از جعل و جاعل و مجعول و اینها هم نبرد، کاری ندارد و احتیاج ندارد، و ادله جعل را هم به گونه ای سامان داد که اینجور، هر چند در بحث جعل و ادله ی آن ، من نگاه کردم یک الی دو جا صدرا مثل اینکه آن ادله ای که برای اینجا بود را رفته است در آنجا آورده ، حالا این جور چیز ها پیش آمده است ولی التفات داشته و جدا کرده است، اصلاً قصد او بر جدا سازی بوده است؛ این التفات را دارند، حالا ما می خواهیم این بحث را کامل کنیم، ببینید بالاخره جناب شیخ اشراق قائل است این ماهیت عینیّه ، ماهیت خارجیّه ی اصیله شد، به جعل جاعل، ولو این باشد، در بحث اصالت مسئله این است،

تحقق بالذات چه چیزی دارد؟ تحقق بالعرض چه چیزی دارد؟ فضای بحث این بود، متن چه کسی است و حالت متن چیست؟ بحث ما اینها بود ، یعنی در فضای پرسش اصالتی که داشتیم؛ هر چند بعضی ها حالت متن را نتوانستند تصویر بکنند و این حالت را گرفتند ذهنی کردند، ولی آنی که متن خود واقع است را قبول دارند، خود واقع می شود، لذا شیخ اشراقی هم که می گوید ماهیت، اصیل است یعنی می خواهد بگوید ماهیت ، موجود است، و حکم موجودیت را بعد از جعل جاعل ، خودش دارد ، خودش دارد یعنی حیثیت تقییدیه نمی خواهد،

متفاوت بودن مبحث
اصالت و جعل

مساله ی اساسی : چه
چیزی تحقق بالذات
دارد؟

لازمه ی حرف شیخ
اشراق

گرچه اینها را اصلاً شیخ اشراق نگفته است، شیخ اشراق هنوز به این تحلیل‌ها نرسیده است، - واضح باشد - این را ما می‌دانیم، ولی لازمه حرف و آنچه می‌خواسته بگوید این است که در این تحقیقی که وصف این ماهیت قرار می‌گیرد، حتی به موجود و وجود نیازمند نیست، وجود اصلاً امر ذهنی است، تحقق را بالعله دارد، بالعله حیثیت تعلیلیه را درست می‌کند، به حیثیت تقییدیه چه؟ می‌گوید حیثیت تقییدیه نمی‌خواهد، یعنی حکم را خود می‌پذیرد، حکم موجودیت را ماهیت می‌پذیرد، بالذات، ولو بالعله، با حیثیت تعلیلیه، یعنی حیثیت تقییدیه نمی‌خواهد، مفاد آن بیان شیخ اشراق، این می‌شود، چه خود بداند و چه نداند، چه به تحلیل عمیق رسیده باشد و چه نرسیده باشد، مفاد بیانش این است، کسی که می‌گوید در خارج هست یعنی این، یعنی واقعاً اینجا دیگر اینجوری نیست که خدا ماهیت را جعل کرد، ماهیت عینیت دارد، اما ماهیت به چیز دیگر موجودیت پیدا کرد؟ نه، به تعبیر ایشان به نفس ماهیت، موجودیت پیدا کرد، - واضح است تعبیر شیخ اشراق چه بود؟ - به نفس ماهیت، یعنی جاعل نفس ماهیت را داد، نفس ماهیت، یعنی چیز دیگر نبود، این را اگر از نظر فلسفی بخواهید تحلیل بکنید معنایش این است خود ماهیت خارجیه، هویت، ماهیت عینی ی جزئی ی شخصی، که در خارج به جعل جاعل می‌آید، خود آن حکم موجودیت را می‌پذیرد، - واضح باشد داریم چه عرض می‌کنیم - خود می‌پذیرد، چه بخواهید تحلیل‌های دقیق حیثیت تقییدیه را داشته باشید، چه نداشته باشید، که وقتی گفته می‌شد بالوجود ایشان می‌گفت نه وجود چه است، جاعل خود ماهیت را جعل کرد، یعنی خود ماهیت متحقق شد، تحقق اولاً و بالذات برای ماهیت است، یعنی ماهیت جزئی، خود، این تحقق را دارد، این معنای اصلی بحث می‌شود؛

ماهیت فی حد ذاته حکم
موجودیت را ندارد

جا دارد سوال بشود، که جناب شیخ اشراق، آیا ماهیت فی حد ذاته، خود به حسب خود، این تحقق را [دارد؟ این فی حد ذاته ای که سوال می‌کنیم سوال از حیثیت تقییدیه است، سوال از حیثیت تعلیلیه نیست که شما بگویید بله [حیثیت تعلیلیه] نداشت و آن را بالعله گرفت، نه آن را الآن کار نداریم، الآن محل بحث ما، اصالت [هویت] است که فی حد ذاته یعنی بدون حیثیت تقییدیه، و فی حد ذاته، خود می‌تواند حکم موجودیت را داشته باشد؟ می‌گوید نه، ماهیت، خود فی حد ذاته نمی‌تواند [حکم موجودیت را بپذیرد]، این کار را عقل انجام می‌دهد.

تفکیک ماهیت از وجود
در آزمایشگاه عقل

یکی از کارهای دقیق که همیشه عقل می‌کند [این است که] تک تک حیثیات یک چیزی که فشرده، مندمج، و هیچ از هم جدا نیست را، از هم جدا می‌کند درست مثل یک آزمایشگاهی که ما

می توانیم مثلاً ماهیت را از چیز دیگر جدا بکنیم، و تک تک بررسی کنیم. گاهی ما در آزمایش های طبیعی کاری می کنیم و یک عامل را حذف می کنیم که نشان بدهیم این عامل موثر است یا نه؛ ما در بحث های فلسفی دقیق هیچ گاه نمی توانیم شیء خارجی را تفکیک خارجی کنیم، ولی عقل این قدرت را دارد که تک تک اینها را تفکیک کند، یکی یکی به آن نگاه کند، - پارسال هم توضیح دادم - خاصیت عقل این است،

یعنی نگاه می کند و می گوید ماهیت از آن جهت که ماهیت است در ذات او وجود اخذ شده است یا نه؟ - ما پارسال این کار را کردیم و گفتیم در ذات ماهیت، چه ماهیت خارجی باشد و چه ماهیت من حیث هی هی، هر کدام را که نگاه می کنیم، وجود در ذاتش اخذ نشده است، ولی در وجود خارجی، نفس تحقق عین ذات او است، یعنی [موجودیت] ذاتی او می شود، اما ذاتی ماهیت نمی شود، ذاتی هم که عرض می کنیم یعنی حیثیت تقییدیه نمی خواهد، تأکید می کنم، که یک دفعه با حیثیت تعلیلیه آمیخته نشود، که نگویید بالعله آمد، می گوییم بالعله هم بیاید بالاخره ذاتاً خود موجودیت را پذیرفت یا نه؟ این محل بحث است؛

ا سوال یکی از طلاب در مورد ذاتی بودن موجودیت برای ماهیت

جواب: اشکال ندارد، می تواند بپذیرد، اما در خود ندارد، تا این را گفتید معنای آن این است که فی حد ذاته، و اولاً و بالذات نیست.

ما در تحلیل بحث متن گفتیم متن وجود با حالت وجود، یکی خارجی است و یکی هم حالت خارجی روی آن متن است و یا بر اساس امر ذهنی که شیخ اشراق می گوید، یکی ذهنی است و یکی از آنها خارجی. آنی می تواند متن اصیل باشد که ذاتی است وجود باشد، - قبل از اینکه ببینیم اصیل، ماهیت است یا وجود، همان بحث تحلیل پرسشی که داشتیم - و حالت متن آن است که به متن موجود می شود، یعنی ذاتی اش وجود نیست.

ما که تحلیل می کنیم دقیقاً ماهیت چیست، چه ماهیت خارجی و چه ماهیت من حیث هی هی، می بینیم ذاتی اش وجود نیست، تا این را گفتید نتیجه اش این است که بگوییم حکم موجودیت را اولاً و بالذات ندارد، حال آنکه اصل ادعای اصالت وجود، اگر تحلیل دقیق بشود یعنی خود متن حکم موجودیت را اولاً و بالذات دارد، یعنی اولاً و بالذات حیثیت تقییدیه نمی خواهد، - دقت کنید چه عرض

می کنم - صرف جعل جاعل کار را حل نمی کند، باید بگویید در اینجا چه روی داد؟ این همان چیزی است که پرسش بعدی را پیش می آورد که چه چیزی باعث شد که این امر ذاتی [یعنی موجودیت] برای ماهیت اصلیه خارجی بعد از جعل که ذاتی ماهیت من حیث هی نیست یعنی ماهیت من حیث هی برای اتساف به موجودیت حیثیت تقییدیه می خواهد] توانسته است موجود بشود، باید بگویید حتماً به یک ذاتی [توانسته موجود شود]، [مثلاً] چه شده است که چیزی که خودش شیرین نبوده الآن شیرین شده است، باید برسیم به یک چیزی که خود او به حسب ذاتی اش، واقعاً شیرین است، این تعبیر را می کنیم: یک چیزی دیدیم شیرین نبود به حسب ذات الآن می بینیم شیرین است می گوئیم درست است که الآن وصف شیرینی را پذیرفته است، ولی پذیرفتن او از دیگری است که شیرینی را ذاتی دارد.

اشکال به شیخ اشراق با دو مقدمه

با این طرحی که شد بحث خیلی راحت می شود [با دو مقدمه یک سوال می پرسیم از شیخ اشراق]:

اول: با این توضیح وجود که به حسب ذات، اعتباری است و بلکه به نظر شیخ اشراق ذهنی است، - اعتباری را به معنای ذهنی می گیرد -

دوم: ماهیتی هم که شما در نظر گرفتید [شیخ اشراق] هم فی حد ذاته در آن وجود اخذ نشده است، یعنی فی حد ذاته وجود در آن نیست، تحقق، موجودیت و عینیت در آن نیست، که معمولاً می گویند اینها هم امر ذهنی است،

انضمام دو امر اعتباری و ذهنی چگونه امر خارجی شد؟

سوال: چطور ضم این دو [اعتباری یا ذهنی] به هم، حقیقی شد؟ بحث انضمام را [ما] از کجا آوردیم؟ انضمام را از این بحث: می گوئید ماهیت فی حد ذاته، موجودیت ندارد - از نظر کار عقلی -، وجود هم که ندارد، ولی تا می گوئیم در خارج ماهیت اصلیه داریم یعنی ماهیت موجوده داریم، - دقت کنید چه عرض می کنم - ماهیت محققه دارید، [این که] هویت، اصالت دارد، ماهیت جزئیه شخصیه اصالت دارد یعنی تحقق دارد، یعنی موجودیت دارد، آنجا چه شده است؟ موجودیت اضافه شده است به ماهیت، به تعبیر شما [شیخ اشراق] در وجود فی حد ذاته موجودیت نیست، امری ذهنی است، در ماهیت هم که فی حد ذاته موجودیت نیست و امری ذهنی است، - که شما هم در مورد ماهیت من حیث همین ادعاء فی حد ذاته را دارید -، ولی الآن در سر صحنه در بحث ماهیت خارجی ی متحققه ی اصلیه می گوئید ماهیت موجوده؛ - دقت کنید چه عرض می کنم -

در این ادعای عینیت خوابیده است، ماهیت عینیہ ی خارجیہ بودن ادعایش این است، این همانی بود که صدرا تعبیر کرد "ماهیت و عینیت"، در اینجا به هم منضم شده است، یعنی این اضافه شده است به آن، - درست است؟ - ما دو تایی که اینجا داشتیم نگاه کردیم [دیدیم] امر ذهنی است، این دو تا را با هم ضمیمه کردیم در خارج، چیز دیگری غیر از این در خارج نداریم، نگویید شیء سوم داریم به اسم جاعل، جاعل را عرض کردم در فضای حیثیت تعلیلیه است، اما بحث ما سر حیثیت تقییدیه است، چه چیزی اضافه کردی و می گویی حکم موجودیت را خود می پذیرد؟ می گوید این ماهیت موجوده، تا اینجوری تعبیر می کنید یعنی یک موجودیت به اضافه ماهیت، چه چیزی اینجا دارید؟ انضمام، چیز دیگری که افزوده نداریم.

سؤال یکی از طلاب: شیخ اشراق چهارمی به اسم قوام قائل است، قوام برای ماهیت

جواب: قوام را در بحث جوهر مطرح می کند، اینگونه دارد: قوام یعنی متصف به موجودیت،

سؤال: چیزی غیر از موجودیتی که ذهنی است می گیرد

جواب: ایشان می گوید ماهیت عینیہ، قوام طرح نمی کند، من این متن ها را خواندم، اصلاً قوام معنا ندارد، آن بحث قوام در جوهر مطرح است، اگر لفظ قوام هم اینجا بیاورد یعنی متحقق، بیش از این نخواهد بود،

سؤال: تحقق غیر وجود است.

جواب: خیلی خوب، همین تحقق الماهیه منظور است دیگر، یک تحقق داریم و یک ماهیت، پس همین است که من عرض می کنم، بیشتر از این نداریم و انضمامی شده است، این تحقق که خود آن فی حد ذاته ذهنی بود، آن یکی هم که ذهنی بود، الآن جمع آن شده است خارجی، این بیان علامه است که [بین دو اعتباری] جمع شده است؛

بیان علامه ناظر به بحث حیثیت تقییدیه است نه ناظر به بحث تعلیلیه که آن مسئله [بحث جاعل] گفته شود؛ تمام تلاش من این است که آن گونه که شیخ اشراق می فهمد مطرح کنیم، یعنی گفتیم ولو وجود امر ذهنی باشد، [چگونه می شود] حتی حالت نگفتم، بعداً من توضیح می دهم به لحاظ [اینکه] حالت [متن] خارجی [بگیریم چگونه می شود]؛

(تطبیق متن نهائیه (اشکال اول)

فتیین بما تقدم فساد القول بأصالة الماهية، كما نسب الى الاشراقیین. فهي عندهم أصيلة إذا كانت بحيث ينتزع عنها الوجود وإن كانت في حد ذاتها اعتبارية و الوجود المنتزع عنها اعتبارياً. ويرده أن صيرورة الماهية الاعتبارية بانتزاع مفهوم الوجود الاعتباري أصيلة ذات حقيقة عينية انقلاب ضروري الاستحالة.

ماهیت فی حد ذاته و وجود هر دو ذهنی است بخلاف ماهیت خارجیة اصیله

تعبیر ایشان این است « فتیین بما تقدم فساد القول باصالة الماهیه كما نسب الى الاشراقیین » گفتیم اشراقیین یعنی شیخ اشراق و پیراوان او، « فهي عندهم » نزد این اشراقیون « اصیله » ادعای اصیله یعنی متحققه و موجوده فی الخارج، - دقت کنید - چه وقت اصیل است؟ « اذا كانت بحيث ينتزع عنه الوجود » گفتیم [عبارت] ينتزع را ایشان [شیخ اشراق] ندارد، [بلکه عبارت شیخ اشراق این است:] "بحيث اذا نسب الى الوجود"، هنگامی که وجود به آن نسبت داده بشود؛

چرا این گونه [تعبیر انتساب الی الوجود] تعبیر می کنیم؟ چون می گوئیم ماهیت فی حد ذاته که در آن وجود اخذ نشده است، آن موقعی که ماهیت متحققه، ماهیت موجوده، ماهیت خارجیة ی موجوده ی اصیله، عینیه شد، موجود شده است، [این تعبیر] یعنی هنگامی که به آن وجود نسبت داده بشود، « و این کانت فی حد ذاتها » اگرچه ماهیت فی حد ذاتها اعتباری است، "اعتباریه" ایشان را ذهنیه معنا کنید تا حرف شیخ اشراق شود، اشراقیون، ماهیت را گفتیم اذا نسب الیه الوجود، « و الوجود المنتزع عنها » باید بشود و الوجود منسوب الیها، اعتباریاً، آن [ماهیت] هم که اعتباری است، وجود، خود اعتباری است، و وجود منسوب به آن اعتباری است، « و این کانت » اگرچه ماهیت فی حد ذاته اعتباری و ذهنی است، وجود منسوب به آن هم اعتباری و ذهنی است، ولی هر وقت به این ماهیت، وجود نسبت داده بشود چنین چیزی اصیل است، - واضح است؟ - عرض کردم ما حصل بحث ایشان است، به حسب ظاهر صریحاً نگفتند ولی توضیح دادم تا عینیت را می پذیرد، تا اصالت را می پذیرد، معنای آن این می شود.

رد نظر اشراقیون توسط علامه

ایشان [علامه] می گوید ببینید شما هر دو تا را اعتباری می گوئید ولی جمع آنها می گوئید حقیقی است، « و یرده أن صیرورة الماهیه الاعتباریه » همان ماهیت اعتباری، با اضافه شدن وجود اعتباری به آن، امر خارجی شد، « یرده أن صیرورة الماهیه الاعتباریه بسبب انتزاع مفهوم الوجود الاعتباری » ما به جای انتزاع تعبیر می کنیم به سبب انتساب مفهوم وجود اعتباری، چون گفتیم انتزاع نباید باشد،

« یرده أن صیوروه الماهیه الاعتباریه بسبب انتساب مفهوم الوجود الاعتباری » صیوروه همین ماهیت، به این سبب، تبدیل به اصیله می شود، « أصیله ذات حقیقه عینیّه » این ذات حقیقت عینیّه یعنی حکم موجودیت را بالذات بدون حیث تقییدیه می پذیرد، قبل از آن اصلاً ذهنی است، اصلاً اعتباری به معنای ذهنی است و اصلاً خارجی هم نشد، « انقلاب ضروری الاستحاله » یعنی ماهیتی که امر ذهنی بود شد خارجی، با این توضیح ایشان، انقلاب ضروری الاستحاله؛

بنده با آن تأکیدی که روی حیثیت تقییدیه می کنم این اشکال پابرجا است، نه حیثیت تعلیلیه؛

من فکر می کنم محط بحث ما، که در اصالت ماهیت بود را باید نگه داشت، این بیان ایشان را مشابه بیان صدرا گرفتم که ضم معدوم به معدوم، موجود نمی شود، خوب این یک اشکال شد.

❖ اشکال دوم

اشکال دومی که می شود به شیخ اشراق کرد این است که اساساً طرح شما یک خلل دارد، - پارسال توضیح دادم - شیخ اشراق اساساً موجود را امر ذهنی می گیرد و در خارج حتی حالت خارجی ماهیت نیز در نظر نمی گیرد و انتزاعی نمی داند، - دقت کنید - عرض من این است، از خود شیخ اشراق پرسیدیم که چطور شما می گوید این یکی موجود است آن یکی موجود نیست؟ می گوید چون برای ماهیت، خصوصیتی است [که این یکی موجود و دیگری موجود نیست] و مشخص نکرد این خصوصیه در ذهن است یا خارج، ما گفتیم اگر در ذهن باشد خلل دارد، و بالاخره باید [این خصوصیه را] به خارج بکشانیم^۱، آنجا توضیح دادیم اصلاً خلل فلسفی در کار هست، تحلیل شما غلط است، گفتیم خود خواجه هم که [کار شیخ اشراق را] ادامه داد تعبیر کرد، خارج به حیثی است که باعث می شود من بگویم اینجا مبدئیت داریم، یعنی من به این موجود در خارج می گویم مبدأ چون خارج به حیثی

(پارسال) هم بیان خواجه و هم بیان شیخ اشراق را آوردیم، توضیح دادیم، یادم هست دیگر برنمیگردیم، فقط به بحث هایی که ما قبلاً داشتیم رجوع کنید، فقط نمی دانم کدام جلسه و چه شماره ای بود، خود شما رجوع کنید می توانید پیدا کنید، پارسال بحث کردیم و یادم هست مفصل ایستادم و توضیح دادم فضای بستر بحث انتزاع و معقول ثانی و این ادبیات، از کجا سر در آورد، شیخ اشراق چه تعبیر کرده است، اعتباری گفته است و عقلی محض، و ذهنی بحث و از این تعابیر را کرد و بعداً خواجه ادامه داد، تا رسید به قوشچی و از قوشچی به بعد یک تغییراتی حاصل شد تا رسید به صدرا، من یادم هست همه این مراحل را توضیح دادم.

است که من اینجا مبدئیت را اضافه می کنم، این "به حیث" برای خارج است، تا این را گفتید [پس] ریشه در خارج دارد.

حمل کردن بر خارج
نشان از وجود مبرری
خارجی دارد

اگر ریشه در خارج نداشته باشد چه مبرری دارد که بر خارج حمل می کنید؟ ایشان [شیخ اشراق] اشکال کرده که وقتی می گوئید: شریک الباری ممتنع فی الخارج، کجا شریک الباری هست؟ جزئی فی الخارج، جزئی کجا در خارج است؟ که این برای خود بحث دارد و در جای خود آن هم توضیح دارد. عمده آن باید ریشه در خارج داشته باشد، یعنی به تعبیری، خارج به حیثی است که من مبرر پیدا می کنم بگویم موجود یا معدوم، خارج تا مبرر پیدا می کند می شود خارجی، در خارج باید خبری باشد، حالا چگونه در خارج خبر باشد؟ ادبیات انتزاع و متن، ادبیات متن و حالت متن، اینها را باید مطرح کرد؛ و اگر شیخ اشراق بحث را دقیق می خواستید بگوئید باید همین تعبیری باشد که علامه طباطبایی اینجا آورده است، عنوان انتزاع داده است، تعبیر کرده است که «فهی عندهم/اصیله اذا كانت بحيث ينتزع عنه الوجود» "ینتزع" که ایشان گفته در فضای درست آن گفته است گرچه این آقایان قائل نیستند، تا این را می گوئید، بحث را در خارج بردید.

حالا در خارج سوال می کنیم: وجود حالت انتزاعی ماهیت اصیل، شد. حالا ذاتی وجود چیست؟ تحقق، همان استدلالی که داشتیم، ذاتی ماهیت تحقق که نیست، پس چگونه امری که ذاتی اش تحقق است [یعنی وجود]، به آن [که ذاتی اش تحقق نیست] موجود است؟ لازمه این حرف این است که ذاتی وجود نباید تحقق باشد، چون گفتیم [وجود] حالت متن است یعنی ذاتی او نیست، یعنی ثانیاً و بالعرض. این اشکالات پیش می آید، یعنی تا در خارج بردید، و گفتید خود وجود در خارج است، این وجود خارجی که به عنوان حالت گرفتید چه حالتی از خارج را خبر می دهد؟ می گوئیم تحقق، می گوئیم اگر حالت در نظر گرفتید یعنی این حکم تحقق را اولاً و بالذات، خود ندارد و از دیگری گرفته است، و حال اینکه این ذاتی او است، [در حالیکه به بیان شما] یعنی باید ذاتی او نباشد؛ این اشکالی بود که می کردیم و می گفتیم اصلاً معنا ندارد، و حتماً وجود، اصیل است. این هم اشکال دوم.

❖ اشکال سوم: ضم حالت به حالت اصیل نمی شود

اشکال در حالتی که
وجود را انتزاعی و حالت
متن گرفته باشیم

اشکال سوم را ما از طریق بحث متن و عینیت می توانیم شروع کنیم، که عملاً با همین ها قریب الافق می شود، بالاخره با بحث اصالت، شما باید قائل به متن اصیل بشوید، متنی که حکم وجود و موجود را بالذات دارد، - دقت کنید - باید چنین متنی را قائل شوید، تا چنین متنی را قائل شدید، تحلیل عقلی

به ما اجازه نمی دهد بگوییم ، ماهیت فی حد ذاته، خود، متن وجود است، چون ماهیت فی حد ذاته، در آن وجود اخذ نشده است، خیلی قریب الافق است با بحث، اما راه ورود را تغییر دادیم، - دقت کنید - اگر این گونه بگوییم، بیان علامه پابرجا است، عرض این است که کسی در بحث اعتباری به آن نحو به شیخ اشراق ایراد گرفت ، حالا من بحث را به این شکل پیش می برم، اگر بگوییم [وجود] حالت خارجی است، دوباره این [بحث] را باید مطرح کرد، که [وجود] ولو حالت خارجی باشد، ضمّ حالت به حالت نتیجه اش اصیل نمی شود، دقت کنید چه عرض می کنم، اگر گفتید این [وجود] انتزاعی است و آن [ماهیت فی حد ذاته] هم انتزاعی است، ضمّ حالت به حالت، ضمّ دو امر ثانیاً و بالعرض خارجی، نتیجه اش بالذات نمی شود،

به توفیق الهی این مقام به پایان رسید.

❖ بیان جناب سید سند

برای بیان سید سند ما راحت تر می توانیم عمل کنیم، چون ایشان وجود را در خارج برده است ، دیگر آن را ذهنی نمی کند، ولی وجود را به نفس ماهیت موجود می داند، همان تحلیل و همان استدلالی که ما در بحث اصالت وجود کردیم؛ گفتیم می بینیم همه ماهیات فی حد ذاته موجود نیستند، بالوجود موجود می شوند، - همان استدلال اول صدرا، که در بیان جناب علامه طباطبایی هم آمده بود - تا شما می گوید بالوجود موجود می شوند یعنی فی حد ذاته [موجود] نیست دیگر، وقتی این نتیجه را می گیرید، نمی توانید این [ماهیت] را متن اصیل بدانید، چاره چیست؟ همان وجودی که شما در نظر گرفتید، به عنوان متن باشد. لذا جواب ها را دادیم، به نظر من همان ادله اصالت وجود، کافی است برای جواب به این بحث ها، دیگر بیشتر از این لازم نیست؛

سؤال یکی از طلاب: استاد اشکالاتی که به شیخ اشراق وارد شد این اشکالات تماماً هم به اصالت وجود وارد است،

جواب: اینها را پارسال گفتیم ،اینها را بحث کردم، وجود الماهیه، وجود انتزاعی را نمی گوییم، مفهوم را نمی گوییم، وجود اصیل خارجی و تحقق خارجی را می گوییم. از نظر عقلی، در ذات ماهیت حتی کاملاً خارجی باشد، فی حد ذاته در آن وجود اخذ شده است؟ در خود ماهیت به عنوان ماهیت، کار عقلی کنید عرض کردم، در آزمایشگاه عقل جدا کنید؛ حالا سوال می کنم از شما، در وجود خارجی،

خاصیت اصیل این وجود خارجی چیست؟ تحقق است. حالا ولو بگویید حالت، ، ببینید دقت کنید، وجود خارجی را ، به عنوان حالت در نظر بگیرید نه به عنوان متن، خاصیت این حالت چیست؟ می گوئیم وحدت دارد، خاصیت این ماهیتِ خارجی، یا هر شیء خارجی که گفتیم وحدت دارد، خاصیت وحدت به چه خبر می دهد؟ توحید دیگر. بگویید وجود هم برای این ماهیت، یا برای هر شیء دیگری به عنوان حالت است نه متن، در این حالت، تمام آنچه که خوابیده است - به عنوان موجود خارجی و به عنوان حالت هم حتی بگیرید - می گوئید ذاتی آن تحقق و تقرر است، مثل آنجا که ذاتی وحدت ، توحید است، - واضح است دارم چه عرض می کنم؟ - تا ذاتی اش کردید، اصلاً خود همین ما را به اصالت وجود می کشاند.

سوال : خلط بین حمل اولی و حمل شایع هست، شما می گوئید الوجود ذاتی آن وجود است، وقتی می گوئید ذاتی آن وجود است، این جا حمل اولی است.

جواب: اصلاً بگذارید از یک جایی شروع کنم که این حمل اولی شما نیست، این اصلاً حمل شایع است، می خواهم با هم برسیم، این ستون هست؟ شما چه می گوئید؟ می گوئید هست، می گوئیم این هستی خاصیت خارجی آن است؟ می گوئیم هست، الآن این هستی خارجی را دارم می گوئیم و نه هستی مفهوم هستی را نمی گوئیم، واضح باشد، این هستی که آنجا هست را سوال کنیم، حقیقت این هستی، ولو بگویید حالت این ستون است - دیگر بیشتر از این که نیست - متن نمی گوئیم، پس می گوئیم حالت، خاصیت اصلی که آن را به عنوان هستی می کند چیست که می گوئید هست؟ همین خارجی، تحقق او است دیگر، مثل توحید وحدت، این در خارج می رود ، تا بردید خارج حالا بحث های خود را دارد، اتفاقاً یکی از ادله ای که یادم هست آنجا اضافه کردم این بود که بگویید این وجود به عنوان حالت است، در عین حال که ذاتی است ، معنایش این است که پس این ذاتی آن نیست، ذاتی آن وجود اصیل است، و ثانیاً و بالعرض به این [وجود] سرایت کرد، و حال آنکه گفتید ذاتی اش است، گفتیم اگر اینگونه باشد، یعنی باید ذاتی وجود، تحقق نباشد، وجود خارجی تحقق نباشد.

❖ مقام دوم (نظر دوانی)

در فصل پنجم [که هستیم]، مقام دوم می شود نظر دوانی، ما می توانیم انظار دیگر را هم بگوییم، الآن این را می گویم^۲

اسؤال یکی از طلاب: استاد خود صدرا آن لحظه یا قبل از آن که اصالت وجودی شود، چگونه فکر می کرده است؟

جواب: عمدتاً اصالت ماهوی بر اساس دوانی بود، یعنی دستگاه کلان دوانی را پذیرفته بود، و تعبیر هم می کرد که اکثر این فحول درگیر اندیشه دوانی بودند، ولی حالا که آمد تا رد بکند، ۸ الی ۱۰ تا اشکال کرده است، که دیگر ریشه آن را قطع کند، و الا خود او قبلاً درگیرش بوده است، در همین مبدأ و معاد، تا ص ۱۹۱ - که بعداً می گوید من از این به بعد را، بعداً نوشتیم - آنجا نگاه کنید اول که شاکله را می بینید شاکله نظر دوانی است، بعدش همه اش اصالت ماهیت می بینید و همین جور جلو می رود، [ولی یکدفعه] یک دو سطر نوشته است که اما اصالت با وجود است، ببینید چه جوری جور در می آید، شارحان گرفتار شدند که این را چه جوری حل آن بکنند، در اصل قائل بر اصالت ماهوی و حرف دوانی بود، حرف دوانی خیلی قشنگ بود و وحدت شخصیه هم بود و همه چیز آن درست بود، انشاء الله دوانی را توضیح می دهم، حالا ایشان [علامه طباطبایی] آورده است ما مجبور هستیم دیگر مفصل وارد بشویم، گرچه من فکر می کنم مفصل یک بار در بحث حکمت متعالیه نظر دوانی را گفتم حالا باز دوباره چون اینجا احتیاج داشته باشیم، میگویم.

ر خلاصه بیان جناب دوانی به بیان علامه طباطبایی

جناب علامه طباطبایی می گویند ایشان قائل به اصالت وجود در واجب تعالی و اصالت ماهیت در ممکن هست به تقریر ویژه، تأکید می کنم، نه صرف اینکه فقط اصالت ماهیت قائل است، [بلکه] به

اگر دیدیم حال آن و شرایطش هست و یا دلایلی دارد که ما بتوانیم بگوییم، نظر سوم و چهارمی هم اگر وجود دارد می گوئیم، ولی به نظر من همین دو تا برای کار کافی است، یعنی زیاد سخت نگیریم و از این ها بگذریم، عرض من این است نظر شیخ اشراق که الحمد لله گفته شد، نظر جناب دوانی را می خوانیم، ولی حالا ببینیم نظر سید سند، نظر دیگرانی که اگر هست، چیزی گفتند را بگوییم یا نگوییم، اینها را باید یک نگاهی کرد

صدرا ابتدا اصالت
الماهیتی با بیان دوانی
بوده وبعد اصالت
الوجودی شده است

بیان مختصر علامه از
بیان جناب دوانی

تقریر ویژه؛ و آن وجود بنا بر ذوق تأله است - این ذوق تأله را بعداً توضیح می دهیم الان فقط می خواهیم یک به صورت خلاصه یک توضیح بدهیم، که به عنوان مختصر از بحث به همان سبک کفایه و خارج اصول که در از کفایه استفاده می کنند - دوانی حرفش این است که بنا بر ذوق تأله، وجود حقیقت عینی ی شخصیست، و آن همان حق تعالی است، و وجود، بیش از یکی نداریم، اما چیزی که هست اینکه ماهیات هم در خارج محقق می شوند، در خارج می آیند، اما به حسب نوعی از انتسابی که به واجب پیدا می کنند، و به حسب این انتساب ما می توانیم بگوییم موجود و اصیل.

ولی چه کسی می آید در خارج؟ خود ماهیت؛ حالا چرا صدق موجودیت برای آن می کند؟ به خاطر انتساب، پس لذا ما دو نوع موجودیت داریم، یکی در واجب تعالی که موجود به معنای عین الوجود است، و یکی در ممکنات که منتسب الی الوجود است، - دقت کنید - منتسب الی الوجود، وجود چه کسی است؟ یعنی انتساب به واجب، این توضیحی است که علامه دادند و بعد به ایراد گرفتن از این قول شروع کردند.

(ایراد علامه به بیان جناب دوانی)

ایراد ایشان این است که این انتساب مذکور، اگر مستوجب این باشد که یک حقیقت عینی، بر ماهیات افزوده بشود، یعنی افزون بر این ماهیت یک چیزی افزوده بشود، آن افزوده همان وجود می شود، پس خود وجود در خارج می آید، چطور شما می گوید در خارج نمی آید؟ چون در ماهیت جز دو تا چیز نیست، این ماهیتی که ایشان می گوید اصیل است، یک موجودیت می بینیم و یک ماهیت، اگر یک چیز افزوده شد، آن افزوده جز وجود نخواهد بود، این بیان ایشان است، و اگر چیزی اضافه نشده باشد، یعنی این موقعی که منتسب الی الواجب می گیرید و موجود می گوید، هیچ چیز به آن اضافه نشده باشد، خب در واقع هیچ چیز نیست که باعث بشود این ماهیت فی حد ذاته غیر موجوده را موجوده کند، و ماهیت حال قبل الانتساب آن را به حال بعد الانتساب تبدیل بکند، هیچ چیز دیگری نیست، وقتی که هیچ چیز دیگر اضافه نشده است، عملاً یک انقلاب پیش می آید، یعنی همان ماهیت هست، هیچ چیز به آن اضافه نشده است، قبل از انتساب و بعد الانتساب هیچ چیز اضافه نشده است، فقط عنوان انتساب که پیدا کرده است محقق اصیل شده است، و [از این بیان] انقلاب لازم می آید، یعنی ذات آن از ذات خودش دست بکشد و به یک ذات دیگر تبدیل بشود. این بیان علامه است و می گوید محال است.

حالا ما باید وارد شویم بیان خود دوانی را خوب بخوانیم ببینیم صدرا چه کار کرده است. ما همیشه صدرا را مطرح می کنیم:

اهمیت کتاب نهاییه به
عنوان حلقه وسط بدایه و
اسفار

- قبلاً عرض کردیم- ما خارج نهاییه را باید جوری ببندیم که از دل نهاییه به اسفار و اندیشه های صدرا وصل بشویم، فقط در حد نهاییه نمانیم، هم منابع کار به دست ما می آید، و هم ما را وصل می کند به جناب صدرا، ما احتیاج داریم، همیشه گفتیم، چون من معتقد هستم نهاییه باید حلقه واسط باشد، یعنی حلقه واسط بین اولین کتاب و سومین که اسفار است؛ حلقه واسط باید سَمَتِ وصل کنندگی داشته باشد.

اصل مسئله این است که ما گاهی می گوئیم خب می رویم در اسفار می خوانیم، [در حالی که] در اسفار قرار نیست تازه شروع کنید که، تازه قرار است آنجا تحقیق را خوب رقم بزنیم، آنجا باید یاد بگیری که چفت و بست ها چه جوری است، عمیق تر کار بکنی، متن ها را حل می کنیم عمیق تر هم کار بکنی، و الا این تازه اول کار می شود، اول مرحله کار فلسفی کردن، اینجوری نباید باشد، ما نهاییه را حلقه واسط در نظر می گیریم با این دیدگاهی که می گوئیم، یعنی آنجا می رویم خیلی از چیز ها را می دانیم، فقط می خواهیم جمع و جور آن بکنیم، متن ها خوانده بشود، کنار هم چیده بشود، عمیق تر بکنیم و به یک جاهای خوب برسیم، که اگر چنین سمتی را حلقه واسط خوب داشته باشد، نتیجتاً ما در اسفار کار هایمان را خیلی زودتر می بندیم، به ویژه فضای درسی حوزوی ما که گاهی ۱۵ سال درگیر اسفار می شود، بدایه و نهاییه ۱۰ سال یا ۱۵ سال اسفار و، هنوز هم در هیچ چیز کار هم نکرده است و در آخر هم هنوز به تحقیقات هم نکشیده است و به نتیجه نرسیده است، عمر هم که رفته است پس چه کار باید بکنند؟ اینکه که نمی شود، باید فکری کرد. به نظر من این حلقه واسط خیلی می تواند کمک بکند، حالا ما اینها را می گوئیم که بعضی از این ها باید در شرح نهاییه بیاید، نمی گوئیم همه آن، طرف دیگر همین جور یاد بگیرد، به سرعت برود در بحث بعدی خود، یعنی در اسفار.

و السلام علیکم و رحمه الله.